

بین چه تبیهی از من کرده است عجب تر اینکه بقال نشده ترا وزنی آموخته
 قلت لطرفی الدمع را لکلکی الخط نوشته است باری از محمد و علی مأیوسم تو
 اگر میدانی دستی از آستین برار و قلم کربلائی بچهره از میان بردار . خلاصه
 این پسر ترقیات دارد و قوانین بزرگ بروزگار میگذارد . باش تا صبح دولتش بدمد .

☆ (ابو العلاء المعری) ☆

بقیه از شماره ۷

بقلم ع . خاوری معلم ادبیات کالج اصفهان (۳)

بین واسطه وی پادشاه ملک سخن و خدیو
 کشور بیان گشته و نگارش و گفتار فلسفی و ادبی
 چون آب روان از قلم و طبعش جاری می بود .
 اشعارش مطبوع و منظوماتش که از یازده
 سالگی شروع بسرودن کرده بود در غایت اتقان
 و استحکام و نغز و پرمعنی میباشد . اشعار وی
 بسبب بجزر و مد و همان درجه دارای بداعت و زیبایی
 است . اشتیاق کامل بمطالعه اشعار متنبی،
 داشت و در همه صفتها پدید گشت ، کثرت مطالعه
 و تتبع در اشعار متنبی ، و منظومات وی و ابو العلاء
 را شاعری روان طبع و متمایل بشعر سازی و
 نظم گونی بار آورد . کوری این فیلسوف عرب
 هیچگونه رادعی در مقابل ابراز قدرت قریحه اش
 نشده و مانعی برای نشان دادن خلاقیت هوش
 و استعدادش نگشته بود . چنانچه شطرنج و
 زرد را بخوبی بازی کرده و استادانه در صحنه
 بازی های مذکوره ببارزه می پرداخت . او
 کوری را برای خود نقص نمیدانست و معتقد

از قدرت حافظه و ذهن حیرت آور
 ابو العلاء حکایاتی نقل میشود که انصافاً بخرافات
 نزدیک تراست تا بحقایق (۱) . از مجمل آنها
 چنین استفهام میشود که وی آنچه را می شنیده
 از حفظ می کرده ، و آنرا در خاطر وی نقش می بسته
 است . گرچه از لسان اجنبی و با لغات
 غیر مأنوسه از قبیل فارسی ، ترکی و عبری باشد
 و با اینکه معانی الفاظ و عبارات ملفوظه را هم
 نمی فهمیده ، مع ذلك عیناً تکرار و برای
 همیشه بدون ذره اشتباه در خاطره می سپرده
 است . این موهبت عظیم و این صفت عجیب که
 حقاً آدمی را در صف انبیاء و یا ملائک قرار
 داده و عالم بماکان و مایکون می سازد ، ابو العلاء
 را مقتدر ساخته بود که احاطه کاملی بر الفاظ
 و لغات یافته و آنچه را متقدمین وی گفته و
 نوشته و سروده بودند ، از نظریات و اخبار و
 اشعار و غیرها در ضمیر خویش حاضر نگاهدارد .

بود که کوریش مفید می‌باشد بطوریکه کراراً از ناینانی خویش اظهار رضایت کرده و هم چنانکه نینایان به نینایشان شاکرند، وی بر ناینانی سپاس‌دار بود.

زندگی و معیشت ابوالعلاء پیوسته از موقوفه می بود که برای وی تحصیل شده بود عائدی آن در سال ۳۰ دینار یش نبود که نصفش را نیز بخادم و مددکارش اتفاق میکرد. بدبختی معنوی ابوالعلاء وقتی بود که پدرش از دنیا رفت. در آن سال چهاردهمین مرحله زندگیش می بود و از این مصیبت نهایت تأثر و اضطراب را پیدا کرده و از همانوقت در اصول عقائدش اضطرابی روی داده و اگر احسان و تفقدات برادرش نمی بود شاید فشار زندگی و حیات یش از اینها قریحه ساکت و غریزه آرامش را تحریک کرده و بالاتر از اینها که خود را معرفی نموده از خویش حقایق را آشکار می ساخت.

مرک پدرش را یک قصیده طولانی و سانی مفصل مرثیه خوانی کرد، و در این قصیده نمونه از آثار صباوت خود را باقی و جاوید گذارد. در این قصیده بروزی از اضطرابات روحی و تشویشات معنوی وی شده و تکان های متحکی که بارکان اعتقادات وی وارد گشته است، از خلال کلمات آن ظاهر می‌باشد. مطلع آن قصیده این است:

نعمت الرضا حتی علی ضاحك المزن
فلا جمادنی الا عبوس من الدجن

قلت فی ان شام سنی تبسمی
فم الطعنة النجلاء تدمی بلا سن
کان ثنایاه او انس یتنی

لها حسن ذکر بالصیانة و الجن
انچه فهمیده میشود آثار تکلف در این قصیده وجود ندارد. رغبت شدید بابداع مضامین و حرص کامل بر تقدیان فحول و کوشش برای اظهار علم و دانش شخصی و سعی در نشان دادن نظریات فلسفی و اظهار قدرت قریحه و استعداد رویم اشعار این قصیده را بدرجه اهمیت میدهند که معبر احساسات وجد و یا تأثر روحی و آلام قلبی تنهای شاعر نیستند. بلکه زبان فصاحت و لوحه قدرت و حافظه و قوت طبع شاعر می‌باشد. تصویرات و تعبیراتی را که او در ضمن این رثاء ایراد کرده، حقاً صالح از برای یک قصیده تنها و یک منظومه عادی بشمار نمی‌روند.

ابوالعلاء بدت پانزده سال در معرفه اقامت داشت و گویا شهورت بشری وی مرده بود. زیرا او اصراری برای تکلیفات معموله نداشت و بچیات روزمره خویش هم اهمیت نمی گذارد. پیوسته مشغول مطالعه بوده و گوشش متوجه خادمش بود که کتب لغت و ادب و شعر برای وی قرائت می نمود.

ولی طلاب علوم و عاشقان سر چشمه معرفت در آن عصر، سیر آفاق نموده و دنیارا گردش می کردند. و بغداد در روزگار ابوالعلاء ام‌المدائن و مرکز علماء و جایگاه علوم و مهد فضائل محسوب می گشت. ابوالعلاء هم اکتفا بمسافرت های حلب و انطاکیه و طرابلس و لازقه نموده و سال ۳۹۸ هجری عزم رحیل بجانب بغداد نموده و رهسپار

آن دیار شد. در آن عصر در بغداد دو کتابخانه معتبر و مهم بود که آوازه اشعار و عظمت و جامعیتشان چشم معرفت طلب ابوالعلاء را خیره ساخته و قلب او را جذب نموده بود.

یکی از آنها کتابخانه بود که شاهپورین اردشیر در مدائن پایتخت ساسانیان تأسیس کرده و قدیمترین کتابخانه‌های مهم به شمار میرفت و اعراب او را بغداد انتقال داده بودند. و دیگری کتابخانه مهم و معظم جدیدی بود که رشید در سال‌های خلافت خود احداث نموده و پیوسته در کار بزرگ کردن و توسعه آن می‌بود. گذشته از اینها بغداد در آن روز قبه جمیع طبقات عظمت طلب دنیا بوده و از سائر ملل و مذاهب و اهل معروفه دنیا، دستجات متورین بدانجا رهپار می‌شدند. توده بغدادی را در آن عصر عرب، فارسی، رومی، هندی، مسلمان، یهودی، صابئی و طبقات فضلاء، علماء، شعراء، فلاسفه و غیرهم تشکیل میدادند.

و این خلکان، در وفیات الاعیان هم دیدان در تاریخ آداب اللغة العربیه، مدعی هستند که ابوالعلاء دومرتبه بغداد مسافرت کرده یکی بسال ۳۹۸ و دیگری در سال ۳۹۹ بوده است ولی نویسنده و مورخ اخیر مصر عرب، الاستاد طه حسین، این موضوع را انکار کرده و میگوید: ابوالعلاء بیش از یکمرتبه بغداد مسافرت نموده است. چه نه در اشعار و نه در نوشته‌های وی اشعاری بدین معنی نبوده و بعلاوه در تمامی آثاریکه «قفطی»، «ذهبی»، «یاقوت» و «صفدی» از خود درباره ابوالعلاء دارند، چنین موضوعی

تذکار نشده و حال آنکه اظهارات ایشان درباره ابوالعلاء بیشتر مورد توجه و اعتماد می‌باشد. كذلك «مرجلیوث»، «سلامون» و «دائرة المعارف اسلامی» هیچکدام چنین تعمیری نداشته و اشعار نمی‌دارند که ابوالعلاء دو مرتبه بغداد رفته باشد. ولی مشرقین که غالباً مستند تحقیقات و تبعاتشان وفیات الاعیان هم باشد، پیوسته معتقد بدو مرتبه مسافرت کردن ابوالعلاء، بغداد هستند. رجحان امر این است که ابوالعلاء در آخر سال ۳۹۸ وارد بغداد شده و تا رمضان سال ۴۰۰ در آنجا می‌بود و همین مسئله باعث شده که ابن خلکان دچار اشتباه گشته و «هیانه» و «وزیدان» هم بدون تحقیق و دقت از اشتباه وی پیروی نموده‌اند. ظاهر آنکه مادر ابوالعلاء علاقه وافری نسبت بوی داشته و لذا او را از مسافرت و توقف در بغداد جلوگیری گشته و معانعت می‌نمود.

پس از آنکه ابوالعلاء از قصد خود مادرش را مطلع ساخت، و باو وعده داد تا بزودی معاودت نماید و مادرش هم که از مقصود فرزندش مطلع گشت باو کمک کرده و مسئولش را اجابت نمود.

ثانی ابوالعلاء مو-وم به ابوطاهر، کشتی شطی مخصوص برای او فراهم کرد و موجبات سفرش را گرد آورد. در رود فرات کشتی آنها تصادمی دیده و شکسته شد، ولی با کشتی شکسته خود به قادسیه رسیدند. در آنجا عمال سلطان را با ایشان تماسی پیدا شده، و کشتی را توقیف نموده و مسافرتین و ابوالعلاء را مجبور ساختند که از راه پرازخوف و خطر خشکی به بغداد بروند.